

نسبت سیاست و فهم در منظومه فکری هانا آرنت

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۸/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۱۷

مقاله برای بازنگری به مدت ۲۰ روز نزد نویسندگان بوده است.

سارا نجف پور*

علی تدین راد**

چکیده

هانا آرنت از متفکرانی است که بیشتر در حوزه اندیشه سیاسی با «ریشه های توتالیتراریسم»، «خسونت»، «انقلاب» و «وضع بشر» شناخته می‌شود. اما هم‌زمان نگاهی عمیقاً فلسفی با گرایش‌های زیستمانی و پدیدارشناسانه برآمده از هم‌نشینی با هایدگر در این آثار نشان می‌دهد که در «میان گذشته و آینده» و «حیات ذهن» به اوج می‌رسد و بیش از سیاست، به فلسفه محض و با تأکید بر مقوله فهم و هرمنوتیک نزدیکتر می‌شود. در این پژوهش می‌کوشیم به فهمی از نسبت این دو بعد فلسفی و سیاسی اندیشه‌ها و آرای آرنت دست یابیم و به این مسئله پاسخ گوئیم که چه نسبتی میان هرمنوتیک، فهم و پدیدارشناسی از یکسو و سیاست از سوی دیگر، در اندیشه آرنت وجود دارد؟ برای پاسخ به این سؤال، رویکرد آرنت به «فهم» و «امر سیاسی» و نسبت این دو را با روشی توصیفی و تحلیلی در آثار برجسته او مورد بررسی قرار می‌دهیم. در فرجام این تحقیق به نظر می‌رسد آرنت انسان و امر سیاسی و نیز مقوله فهم را در دل چارچوبی واحد و از منظر رویکردی فراگیرتر می‌بیند و نگاهی پدیدارشناسانه و تفسیری نسبت به انسان، جهان، فهم جهان و نیز امر سیاسی دارد. منظومه فکری هانا آرنت پیوندی است میان پدیدارشناسی و نظریه سیاسی و به عبارتی گونه‌ای سیاسی‌کردن پدیدارشناسی هرمنوتیک و بسط رویکردی پدیدارشناسانه - هرمنوتیک در حوزه نظریه و فکر سیاسی. از آنجا که رویکرد پدیدارشناسانه هرمنوتیک آرنت به امر سیاسی در درجه اول و بیش از هر چیز در فهم «جهانیت» وجود بشری به کار گرفته شده است، می‌توان آن را نوعی پدیدارشناسی وجودگرا یا انسان‌شناسی پدیدارشناسانه امر سیاسی خواند.

واژگان کلیدی: امر سیاسی، فهم، هانا آرنت، هرمنوتیک.

* استادیار علوم سیاسی دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، جمهوری اسلامی ایران.

s.najafpour@scu.ac.ir

** مدرس علوم سیاسی دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، جمهوری اسلامی ایران (نویسنده مسئول).

ali.tdynr@gmail.com

“Politics” and “Understanding” in Hanna Arendt thought

Sara Najafpour⁻
Ali Tadayyon rad[—]

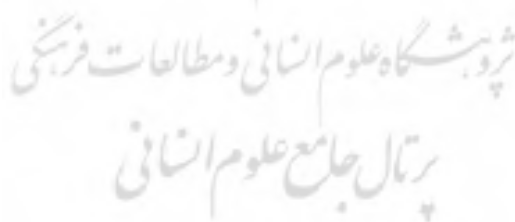
Received: 2018/10/24

Accepted: 2019/09/08

In this essay authors want to show common aspects and features between understanding and the politics in Hannah Arendt. Main works including Human Condition, Life of Mind and essay in understanding. In Arendt's thought, politics and understanding are the other side of each others and in her main exquisite insights and ideas, political activity or action is the same interpretative reality of human beings.

"Understanding" for Arendt is the cognitive or an experiential side of politics, it is the other side of action and particulars of political action. Understanding implies recognizing new dimensions of events and “a complicated process which never produces unequivocal results”. While irreversibility, plurality, unpredictability, creativity are important features of action in Arendt's thought and the political distinct from the social is correlated to human free and spontaneous action; understanding is also in her view an unending activity which contains perception new aspects of events, an endless and complicated process that never produces decisive and ultimate results. Understanding “is the specifically human way of being alive”.

Keywords: Hanna Arendt, Hermeneutic, Politics, Understanding.



⁻ Assistant Professor of Political Science at Shahid Chamran University, Ahwaz, I.R.Iran.

s.najafpour@scu.ac.ir

[—] Political Science Lecturer at Shahid Chamran University, Ahwaz, I.R. Iran

(Corresponding author).

ali.tdynr@gmail.com

مقدمه

بیان مسئله: اگرچه آرنت آثار متنوع و پیچیده در حوزه‌های گوناگون دارد که در نگاهی گذرا ممکن است نامنسجم به نظر آیند، اما واقعیت این است که همه آثار وی در موضوع امر سیاسی و نگاهی فلسفی و هرمنوتیکی به جهان و انسان شکل گرفته‌اند. به عبارت بهتر می‌توان گفت دو مفهوم «امر سیاسی» و «فهم» محور تأملات آرنت هستند. این موضوع دغدغه اساسی تعداد قابل توجهی از فلاسفه سیاسی است که می‌طلبند به آن توجه گردد.

اهمیت: بررسی نسبت فهم و سیاست، ره‌نما و کلید رسیدن به فهمی دقیق و درست‌تر از سیاست است. بر این اساس پژوهش حاضر دارای اهمیت نظری می‌باشد.

ضرورت: عدم توجه به مقولات بنیادین از قبیل فهم سیاست، منجر به عقبه رویکردهای سنتی اندیشه غربی بر نظام‌های فکری جدید می‌شود که امری مطلوب ارزیابی نمی‌گردد. افزون بر اینکه ظرفیت‌های اندیشه‌های نوین سیاسی در غرب نزد محققان ما نامعلوم می‌ماند.

اهداف: هدف اصلی فهم نسبت هرمنوتیک، فهم و پدیدارشناسی از یکسو و سیاست از سوی دیگر است تا از این طریق راه برای طرح تأملات بومی در این خصوص هموار گردد. اهداف فرعی عبارتند از: فهم اینکه آیا فهم در نگاه آرنت اقدامی صرفاً نظری است یا خود آن عین عمل به معنایی که او در ذهن دارد است.

سؤال‌ها: پرسش از نسبت میان هرمنوتیک، فهم و پدیدارشناسی از یکسو و سیاست از سوی دیگر، در اندیشه آرنت، سؤال اصلی تحقیق را شکل می‌دهد. در این ارتباط پرسش‌های فرعی زیر طرح و بررسی می‌شوند: فهم در اندیشه آرنت به چه معناست؟ امر سیاسی نزد آرنت چه مختصات و تعریفی دارد؟ فهم و سیاست چه نسبتی دارند؟ و آیا فهم اقدامی صرفاً نظری است یا خود آن عین کنشگری و عمل است؟

۱. پیشینه تحقیق

در مورد هانا آرنت و آرای او پژوهش‌های زیادی انجام شده و همچنان از موضوعات جدی تحقیقات علمی محافل علمی به شمار می‌رود. با توجه به رویکرد این مقاله به

مسئله سیاست و فهم، می‌توان این آثار را در دو دسته کلی جای داد:

۱-۱. آثاری که به ابعاد سیاسی تأملات آرنت نظر دارند و عناصر سیاسی آرا و آثار او را در کانون توجه خود قرار می‌دهند. در این تحقیقات و آثار فقط به یک جنبه یا عنصر از تأملات سیاسی او مثل آزادی، دیکتاتوری، توتالیتریزم و... توجه می‌شود و به عبارتی جزئی از اندیشه او بی‌توجه به کلیت و چارچوب‌های بزرگتر و وسیع این متفکر پیچیده و اندیشه‌های چندبعدی او دیده می‌شود. این رویکرد ابعاد فلسفی‌تر اندیشه‌های آرنت را کمتر می‌بیند. از نمونه‌های برجسته این دسته تحقیق‌ها عبارتند از: Canovan (5555)، جانسون (۱۳۸۵)، پاسرین دنتروس (۱۳۹۳)، واتسون (۱۳۸۵)، انصاری (۱۳۷۶ و ۱۳۷۹)، مذهبی (۱۳۸۵)، طاهرخانی (۱۳۸۰) و فولادوند (۱۳۸۵).

۱-۲. آثاری که برخلاف دسته اول بیشتر به ابعاد و آثار فلسفی‌تر آرنت توجه می‌کنند و از رگه‌ها و جنبه‌های سیاسی آثار و منظومه فکری آرنت غافل می‌شوند. در این دسته می‌توان به این منابع اشاره کرد: بردشا (۱۳۸۰)، Disch (4444) و Novak (0000).

با نظر به پیشینه می‌توان گفت که تحلیل نگاه آرنت به مقوله فهم در متن سنت پدیدارشناسی، تحلیل چستی امر سیاسی در اندیشه آرنت و در نهایت بررسی و سنجش رابطه فهم و امر سیاسی در اندیشه آرنت در پژوهش حاضر بدیع و نوآورانه هستند. این پژوهش کوشیده است نشان دهد دو موضوع فهم و سیاست دو مقوله مجزا در اندیشه آرنت نیستند بلکه اتفاقاً این دو مفهوم و فهم درست آنها در ارتباط و پیوستگی باهم، کلید درک اندیشه‌های هانا آرنت به مثابه منظومه‌ای منسجم است.

۲. مبانی روشی و نظری

پژوهش حاضر از نوع «بنیادی» بوده و با رویکرد «توصیفی - تحلیلی» به انجام رسیده است. به همین خاطر است که مبانی نظری حائز اهمیت بوده و در ادامه به صورت مبسوط ارائه می‌شوند. مجموع ملاحظات نظری، ما را به کاربست روش «هرمنوتیک فلسفی» رهنمون می‌گردد که توسط اندیشه‌گرانی چون هایدگر به خوبی تبیین و معرفی شده است. با توجه به بنای این روش بر بنیادهای نظری در ادامه روایت مبنا در این پژوهش از روش هرمنوتیک فلسفی ارائه می‌گردد.

هایدگر در بخشی از هستی و زمان با عنوان روش پدیدارشناسی پژوهش، روشش

را هرمنوتیک می‌نامد و بر آن است که پدیدارشناسی دازاین مطابق دلالتِ خودِ واژه هرمنوتیک که نشان از کار تأویل دارد، پدیدارشناسی هرمنوتیکی یا تأویلی است. بر این اساس هرمنوتیک نزد او تأویل هستی دازاین می‌شود. دازاین در هستی خود یک «نسبت - بودن» است که وی آن را وجود (اگزیزتانس) می‌نامد. دازاین اگزیزتانس خود را با درگیری در فرایند حیات انتخاب می‌کند (خاتمی، ۱۳۸۴، ص. ۱۳۱).

«ماهیت دازاین نهشته در اگزیزتانس اوست... خصلت‌هایی که در این هستنده ظهور بیرونی دارند... همواره برای دازاین شیوه‌های ممکن بودن و تنها همین شیوه‌ها هستند و نه چیز دیگر. هر گونه چنین و چنان بودن این هستنده بدو هستی (یا بودن) است... وقتی که ما این هستنده را دازاین می‌نامیم... مرادمان این نیست که چه بودن این هستنده را بیان کنیم، بلکه برآنیم که هستی را نشان دهیم» (هایدگر، ۱۳۹۴، ص. ۱۴۸).

اگر هرمنوتیک‌پردازان پیشین همواره با این مسئله مواجه بودند که فاصله میان عصر رویداد حادثه یا تألیف متن با روز و زمان مفسر مانع فهم و دریافت صحیح و دقیق معنا و مفهوم آن می‌گردد و بر این فاصله می‌بایست پلی زد یا با همدلی کوشید به نیت مؤلف پی برد، در این رویکرد به فهم که آمیخته به هستی و دازاین و خود در - جهان - بودن انسان است، این فاصله دیگر معنایی ندارد و فهم همان نحوه هستی و وجود ممکن و محقق فردی است که ظهور یافته است (Gadamer, 2004, p. 297). به طور خلاصه در این روش وجودشناسی، تاریخ‌مندی و زمان‌مندی با هم درآمیخته و از تعامل آنها فهم مبنا تولید و ارائه می‌گردد.

۳. تحلیل فهم

آرنت نقدهایی جدی به روش‌های مرسوم در علوم اجتماعی و انسانی تجربه‌گرا دارد که مهمترین منشأ آن از مراجعه او به خود چیزها برای فهم برمی‌خیزد. او در این خصوص رویکردی متفاوت دارد و در پاسخ به و گلین می‌گوید: «آنچه رویکرد مرا از رویکرد پروفیسور و گلین متمایز می‌کند، نقطه عزیمت از واقعیت‌ها و رخدادها، به جای شباهت‌ها و تأثیرات روشنفکری است» (Arendt, 1994.b, p. 405). موضوعات مورد علاقه آرنت پدیده‌های سیاسی مانند رویدادها، وقایع و واقعیت‌هایی هستند که جهان نموده‌ها را تشکیل می‌دهند. رویدادها در تحلیل‌های آرنت محوری هستند؛ چراکه

معناداری جهان را به روش خاصی روشن و آشکار می‌سازند.

آرنست در فهم جهان و رویدادها و مناسبات آن هم - شاید به سبب باور به آغازگری هر انسان و امکان‌های تازه‌ای که با خود دارد - به تعمیم‌های کلی و نظریه‌های فراگیر اعتماد و التفات چندانی ندارد و بیش از آن، به راه‌های دیگر برای اندیشیدن به انسان و جهان فکر می‌کند که داستان‌گویی یکی از آنهاست. معنا و نقش داستان‌گویی نزد آرنست صرفاً روشن کردن پدیده‌های سیاسی نیست، بلکه ارائه توصیفات پدیدارشناختی غنی‌ای است که مبنای خود را از پایین به بالا یا به شکل استقرایی نشان می‌دهند. «نه فلسفه، نه تحلیل، نه موعظه و... در شدت و غنای معنا نمی‌تواند با قصه‌ای که خوب روایت شده باشد مقایسه شود» (Arendt, 1968.b, pp. 21-22).

بازره پدیدارشناسی هرمنوتیک آرنست را باید در جهت‌گیری او نسبت به فهم یعنی معنی پدیده‌ها و رویدادها در منحصر به فرد بودن، تازگی و احتمالی بودن بسیار زیاد آنها دید. این رویه تفسیری در کارهای آرنست به ویژه در رابطه با پدیده توتالیتاریسم (تمامیت‌خواهی) دیده می‌شود. از تأکید بسیار مکرر و مشهور او بر اینکه «می‌خواهم بفهمم» اعیان است که «میل به فهم» محرک پژوهش‌های او است. این تأکید بر فهم پدیده‌ها از طریق نحوه ظهور و نمود آنها بر ما در یادداشت‌های آغازین وضع بشر هم به چشم می‌خورد:

«آنچه من در ادامه طرح می‌کنم قسمی بازنگری وضع بشر از منظر تازه‌ترین تجربه‌ها و هراس‌هایی است که داشته‌ایم. این موضوع بی‌گمان به فکر مربوط می‌شود... بنابراین، چیزی که من طرح و توصیه می‌کنم بسیار ساده است: تنها به آنچه می‌کنیم فکر کنیم» (آرنست، ۱۳۸۹، صص. ۴۱-۴۲).

فهم در اندیشه آرنست، رویکردی به رویدادهای سیاسی از دل تجربه به اصطلاح بین‌الذہانی و جهانی مشترک این پدیده‌هاست. پژوهش به نظر او از تجربه حوادث «برمی‌آید» و می‌بایست «مانند دایره‌ای که به کانونش محدود می‌ماند، به آنها محدود و مقید بماند». آرنست به پرورش رویکرد یا نگرشی نسبت به حوادث، رویدادها، واقعیات و نمودها، و استقبال و گشادگی فراوان در برابر امر واقعی به مثابه طبیعت پیش‌بینی‌ناپذیر و احتمالی رویدادها دعوت می‌کند:

«همیشه بر آن بوده‌ام که صرف‌نظر از اینکه نظریه‌هایمان چقدر ممکن است انتزاعی به نظر بیایند یا استدلال‌هایمان چقدر منسجم به چشم بیایند، حوادث و داستان‌هایی در پس آنها وجود دارد که حداقل برای خودمان به طور خلاصه دربردارنده همه معنای آنچه می‌خواهیم بگوییم باشد... و تنها دستاوردی که یک نفر می‌تواند به طور مشروع از رازآمیزترین فعالیت‌های بشری انتظار داشته باشد نه تعریف‌ها و نه نظریه‌ها، بلکه کشف آهسته و سرسختانه و شاید، بررسی نقشه منطقه‌ای است که رویدادی برای لحظه‌ای زودگذر به طور کامل روی داده بوده است» (Arendt, 1962, p. 30).

ویژگی‌های کلی فهم هرمنوتیکی پدیدارشناسانه آرنت را به اختصار می‌توان در آن دانست که فهم در درجه اول و پیش از هر چیز عملی، موقعیت‌مند، جهانی و دُوری است. عملی و موقعیت‌مند بودن فهم نزد آرنت چنان است که درگیری و آشنایی با زندگی روزمره را در آن پیش‌فرض می‌گیرد. فهم به سبب ساختارگونگی و فرض گرفتن مشاهده‌گر وابسته و درگیر در فرایند، همبسته و مرتبط با بنیان وجودی بشر است. با توجه به این درگیری و آشنایی اولیه با جهان، تبیین علمی و فهم فلسفی ثانوی به شمار می‌روند. فهم در اندیشه آرنت متضمن پیش‌ساختاری است که دربردارنده این اندیشه است که هر فهم صریح شفاف با پیش‌پندارها یا فهم مقدماتی آغاز می‌گردد. این فهم ریشه در وضع جهانی و جهانی‌ت بشر دارد و در نهایت، همواره در «دُوری هرمنوتیکی» قرار دارد که با پیش‌پندارهای غیرانتقادی و پیش‌تأملی شروع و با توضیح انتقادی به فهم صریح می‌رسد.

۴. تحلیل امر سیاسی

چیستی امر سیاسی در اندیشه آرنت را بی‌شک باید در کتاب وضع بشر و به طور خاص آنچه او در این اثر «عمل» می‌نامد یافت.

«اگر بتوانیم مضمونی محوری را از کتابی تا این حد پیچیده گلچین کنیم، آن مضمون باید یادآور اهمیت حیات سیاست، و فهم درست قابلیت‌های سیاسی‌مان و خطرهای و فرصت‌هایی باشد که این قابلیت‌ها به همراه می‌آورند» (کنوون، ۱۳۸۹، صص. ۲۵-۲۶).

سیاست در اندیشه آرنت فراغت از زحمت و کار، و گفتگو، در جهان بودن، سخن

در عرصه عمومی، آغازگری و منحصر به فرد بودن هر انسان، حضور در فضای متکثر انسانی، و در یک کلام عمل است. فهم عمل در اندیشه آرنست، فهم سیاست و امر سیاسی در فهم اوست؛ چراکه به باور او «عمل، فعالیت سیاسی تمام‌عیار است» (آرنست، ۱۳۸۹، ص. ۴۵). عمل در اندیشه آرنست بین‌الذّهانی، متکثر، مشارکتی، پیش‌بینی‌ناپذیر، برگشت‌ناپذیر، خلاقانه و آغازگرانه، جهانی و زبانی و گفت‌وگویی است. عمل عالی‌ترین و والاترین نوع از فعالیت‌های بشری به شمار می‌رود که حضور در عرصه عمومی، ابتکار، تهور، انقلاب، گفت‌وگو، سخن، استدلال، اقناع، و ایستادگی در راه هدف و آرمان و اعتراض به بدی‌ها را دربردارد (بشیریه، ۱۳۸۲، ص. ۱۴۵). چنین تلقی‌ای بر اصول و ارکان زیر استوار است:

۱-۴. زیایی و تکثر؛ «عمل» و امر سیاسی

آرنست در وضع بشر میان دو گونه زندگی، یکی زندگی وقف «عمل» یا حیات عمل‌ورزانه و دیگری زندگی و حیات تأملی یا نظرورزانه فرق می‌گذارد و بر آن است که «وضع بشری در حیات عملی خلاصه می‌شود» (انصاری، ۱۳۷۹، ص. ۲۰) و از این روی حیات تأملی را در وضع بشر تعیین‌کننده نمی‌داند. وی تمام فعالیت‌های بشر را سه قسم تقلا، کار و عمل می‌داند و بر آن است که عمل در این میان از جایگاهی برتر و والاتر برخوردار است. در واقع آنچه در این اثر برجسته آرنست آمده است را می‌توان بدین شکل خلاصه کرد که عمل و گفتار عالی‌ترین مظاهر مدنیت آدمی هستند، چراکه به ظهور رساننده تکثر و آزادی به مثابه عناصر سازنده هستی برتر و خاص انسان‌اند. عمل در تمایز از آنچه به بقای صرف یا تمهید ابزارها و وسایل و کالاهای مفید یا زیبا مربوط می‌شوند، در اندیشه آرنست بنیان و شالوده زندگی سیاسی تلقی می‌شود. کثرت، به طور خاص متناظر با این واقعیت است که «انسان‌ها و نه انسان بر کره زمین به سر می‌برند و ساکن جهانند... تکثر به طور خاص عیناً شرط اصلی هر گونه زندگی سیاسی است، آنهم نه شرط لازم، بلکه شرط کافی آن» (آرنست، ۱۳۸۹، ص. ۴۴).

تکثر به مثابه شرط اصلی عمل و سخن، واجد همسانی و تمایز است. انسان‌ها ضمن اینکه موجوداتی همسان هستند، از هم متمایز و متفاوت هستند و این تمایز و تفاوت از هم را از طریق سخن و عمل نشان می‌دهند. «سخن و عمل انحای ظهور یا

نمود یافتن انسان‌ها بر یکدیگرند، آن هم نه به واقع در نظام اشیای فیزیکی، بلکه در مقام انسان». نمود یافتن انسانیت، به عمل است. زندگی عاری از سخن و عمل، زندگی‌ای چشم‌پسته بر جهان، خواب و غیربشری است «این زندگی دیگر بشری نیست، زیرا دیگر در میان افراد بشر سپری نمی‌شود» (آرنت، ۱۳۸۹، ص. ۲۷۷).

کردار آدمی در اندیشه آرنت اگرچه در نمود فیزیکی جسمانی‌اش قابل درک است اما تنها با گفتار شفاهی ربط و مناسبت می‌یابد و عمل‌کننده و گفتار خود را هویدا می‌کند. انسان‌ها با عمل و سخن هویت بی‌تای خود را به ظهور می‌رسانند و در جهان بشری عیان می‌شوند، عمل و سخن کیستی فرد را نشان می‌دهد. حتی عنوان کتاب وضع بشر نیز مؤید این دیدگاه آرنت است که چیزی چون «طبیعت ثابت یا ذات بشری وجود ندارد» و انسان خود تعیین‌کننده زندگی و وضع خویش در زمین است؛ «اگرچه نه فارغ از قیود و شرایطی» که این قیود و شرایط زیایی و میرایی است (لسناف، ۱۳۸۵، ص. ۹۷).

کثرت در اندیشه آرنت به آنچه هم‌زمان مردم را متمایز و مرتبط می‌سازد اشاره دارد و بنابراین مفهومی پارادوکسیکال است. کثرت‌گرایی بدان معناست که به محض اینکه وارد سپهر عمومی می‌شویم، با نشان دادن دیدگاه‌مان در باب جهان به برابری می‌رسیم. اما این دیدگاه همواره منحصربه‌فرد است، زیرا ما موجودات موقعیت‌مندی با سرگذشت منحصربه‌فردی هستیم که هر یک منظری متفاوت درخصوص جهان به خود گرفته‌ایم. برابری به هیچ‌وجه با همانندی^۳ یا مشابهت^۴ یکی نیست. آرنت بر آن است که «هنگامی که درباره برابری صحبت می‌کنیم، همیشه باید چه چیزی ما را برابر سازد». به عنوان مثال، «اعضای هیئت منصفه در وظیفه و مکان برابر شده‌اند» (Arendt, 1977, p. 105). بنابراین، برابری مفهومی سیاسی و هنجاری است که به ایدئال یا وظیفه بازمی‌گردد و نه مفهومی که خواهان همانندی و مشابهت همه مردم است.

امر سیاسی که جامعه از پیش داده نشده، غیرطبیعی، ناهمگن و کثرت‌گر است، تنها زمانی پدید می‌آید که افراد به عنوان شهروندان کثرت دیدگاه‌ها و منظرهای خویش را در حوزه عمومی به نمایش بگذارند. هدف امر سیاسی رسیدن به اجماع، هماهنگی یا اشکال دیگر وحدت از طریق همگن‌سازی تفاوت‌ها، چنانچه در تصورات سنتی در مورد جامعه وجود دارد نیست، بلکه در عوض نمایش یا اجرای عدالت در خصوص

تنوع و تعدد منظرهای فردی تا به آخر است و به عنوان نتیجه، جهان مشترک از آن به وجود می‌آید. از نظر آرنت، جامعه هیچ‌گاه از پیش داده شده نیست، بلکه امری برساخته و مصنوعی است که شهروندان می‌بایست فعالانه به آن شکل دهند و آن را حفظ کنند (Borren, 2010, p. 86).

۲-۴. جهان بین‌الذهانی و شبکه روابط بشری

از میان همه مفهوم‌پردازی‌های آرنت در باب جهان احتمالاً «فضای بینابین»^۱ یا «در میان باشنده»^۲ را در میان آثارش هم به عنوان توصیف جهان مادی و هم جهان بین‌الذهانی بیشتر می‌بینیم. جهان چیزی «نهفته و واقع شده در میان انسان‌ها» (Arendt, 1968, p. 4) است، «فضاهای میانی به گونه‌های مختلف در بین انسان‌ها» (Arendt, 1968, p. 31) به وجود می‌آورد، یا «چیزی که در میان مردم پدید می‌آید و در آن هر آنچه که افراد در ذات خود دارند می‌تواند دیده و شنیده شود» (Arendt, 1968, p. 10) و غیره. کیفیت واسطه‌ای جهان در درجه اول نشان‌دهنده بیرون مردم است. «این فضای میان آنها است که آنها را یکی می‌سازد، نه کیفیتی خاص در درون هر یک از آنها» (Canovan, 1985, p. 68). در درجه دوم، به‌طوری پارادوکسیکال هم مجمعی است که از روابط و تعاملات میان مردم فراهم می‌آید، و هم یک میانگر یا واسط میان مردم که از فاصله میان آنها به وجود می‌آید. جهان منطبق با مردمان ساکن آن نیست، بلکه به عکس، وجهی مشترک^۳ و در میان‌باشنده دارد. این وجه، نخست، مرکز ثقل سیاست را از خود به فضای مصنوعی و محل ملاقات مردمان متکثر، از درون به جهان بیرون، یا از انسان، به مثابه مفهومی ذات‌گرایانه و از طبیعت بشری به انسان‌ها و از پیوستگی با روند زندگی، تولید و بازتولید به پیوستگی با Respublica، عوامل عمومی و ارزش‌های ملازم آزادی عمومی انتقال می‌دهد. آرنت می‌کوشد تمرکز را از حوزه خصوصی به حوزه عمومی و از تجربه‌هایی که می‌توانیم در انزوا داشته باشیم، وقتی کاملاً در درون خود یا آنچه به آن علاقه داریم هستیم، به تجربه‌هایی که غیرممکن است اصولاً بدون در میان‌دیگران بودن بتوانیم داشته باشیم تغییر دهد. آرنت استلزامات این استدلال را هوشیارانه ارائه می‌دهد: «جهان و مردمی که ساکن آن‌اند یکی نیستند» (Arendt, 1968, p. 4). با توجه به نیاز و مطالبه درمیان‌باشنده، باهم - بودن و فاصله یک اندازه لازم است.

این امر هم متضمن نزدیکی و پیوستگی است و هم متضمن جدایی. تصویرپردازی بسیار معروف آرنست از میز، که به خاطر تأکید زیاد آرنست بر سیرت و منش جهان چیزی بیش از یک استعاره است، در اینجا آموزنده است. جهان چیزی است که هم‌زمان مردمانی که گرد آن نشسته‌اند را مرتبط و جدا می‌سازد. «حیطه عمومی، همانند جهان مشترک، ما را گرد هم می‌آورد و در عین حال مانع از آن می‌شود که، به عبارتی، بر سر هم خراب شویم» (آرنست، ۱۳۸۹، ص. ۹۷).

«توافق... در میان‌باشنده»^۴ که فضای بینابین انسان‌ها است را به وجود می‌آورد، طیف وسیعی از موضوعات مادی تا معنوی و دیگر مسائل در میان انسان‌ها را دربر می‌گیرد. این «بینابین» که می‌تواند یک بستر مشترک و هدفی همگانی باشد، همواره کارکرد دوگانه پیوند انسان‌ها باهم و مجزا ساختن آنها را به روش مفصل‌بندانه^۵ انجام می‌دهد» (Arendt, 1994.b, p. 406).

۳-۴. توتالیتراریسم و امحای امر سیاسی

تمامیت‌خواهی (توتالیتراریسم) به مثابه مهم‌ترین مسئله‌ای که آرنست در روزگار خود با آن روبرو بود و حتی به خشم ایدئولوژیک آن به زندان افتاد و از ارباب و ترس ترور و خشونت آن به فرار، ترک وطن و مهاجرت مجبور شد، موضوع اثر برجسته او ریشه‌های توتالیتراریسم نیز گشت. این اثر آرنست هنوز هم نکات بسیار اساسی برای اندیشه سیاسی امروز دارد؛ آموزه‌ها و دیدگاه‌هایی راهبردی در باب «تضادهای درونی دولت‌های یک ملیتی جدید و نیاز آدمی به پایگاه و ریشه» (پارخ، ۱۳۸۵، ص. ۱۴).

از نظر آرنست ذات و سازمان و عملکرد توتالیتراریسم با پلورالیسم و آزادی و کثرت‌گرایی در تقابلی دائم قرار دارد و اگر آزادی و پلورالیسم را محور و گوهر سیاست بشماریم، توتالیتراریسم قلب سیاست را از جای در می‌آورد و به جای کثرت، آزادی، عمل، انگیختگی و آغازگری بر سر جامعه گرد مرگ یکرنگی و هماهنگی خفقان‌آور توده‌های منزوی را می‌پاشد. سازمان و عملکرد و داعیه‌های جهانی توتالیتراریسم در رأس قدرت بدان شکل که آرنست آن را وصف می‌کند، عین محو و نابودی کثرت و آزادی است. توتالیتراریسم نه در پی تحقق و پدیداری سیاست، بلکه به دنبال جهانگیری، سلطه فراگیر خشونت و انقلاب دائم است.

هراس آرنت از ایدئولوژی تمامیت‌خواه از بسیاری ویژگی‌های دیگر این رژیم از جمله ترور و ارباب بیشتر بود، چراکه کارکرد ایدئولوژی در تسلیم ارادی و اختیاری مردمان است و به آمادگی و تمایل خود آنها بستگی دارد (بردشا، ۱۳۸۰، صص. ۷۶-۷۸). به باور او ایدئولوژی اصل راهنمای عمل توتالیترانیسم است و با اذعان به یک حقیقت منطقی یگانه به عنوان تبیین واقعیت به مثابه کلیت، تکثر دیدگاه‌های مردم در باب جهان و دریافتشان از واقعیت و آزادی را خشتی و محو می‌سازد. ایدئولوژی توتالیتری مدعی تبیین تام و مطلق از واقعیت است. از نظر آرنت همه ایدئولوژی‌هایی که در پی تبیین و تفسیر همه تاریخ گذشته و پیش‌بینی آینده در چارچوب اصول و باورهای خود هستند، ناگزیر، نمی‌توانند خلافت، آغازگری و پیش‌بینی‌ناپذیری انسان‌ها و کنش‌های آنها را بپذیرند و از این روی، هدف اصلی آنها «دگردیسی جهان خارج یا استحاله انقلابی جامعه نیست، بلکه هدف آنها استحاله سرشت بشری است» (آرنت، ۱۳۶۶، ص. ۳۰۵).

آرنت عنصر اساسی تشکیل‌دهنده نظام‌های فراگیر را انسان‌های توده‌ای عنوان می‌دارد که بی‌هویتی، بی‌تفاوتی، بی‌ریشگی و عدم وابستگی حزبی، طبقاتی و گروهی ویژگی اساسی آنهاست و همین انسان‌های بی‌ریشه و توده‌ای در جنبش‌ها و سازمان‌های ایدئولوژیک تمامیت‌خواه سامان‌دهی و بسیج می‌شوند (آرنت، ۱۳۶۶، صص. ۳۴-۴۲). تمامیت‌خواهی در اندیشه آرنت، به دنبال «بشریت‌زدایی» از انسان است، در پی نابودی فردیت و انسانیت انسان؛ فردیت و انسانیتی که موجب کنش و انگیزختگی است و باید نابود شود. به باور آرنت اردوگاه‌های مرگ نازی و گولاک‌های استالینی نیز با همین هدف از میان بردن کثرت بشری و نابود کردن فردیت انسان‌ها به وجود آمده‌اند (جهانبگلو، ۱۳۸۵، ص. ۱۶۳). رژیم توتالیتر با نابود کردن شخصیت حقوقی و اخلاقی و فردیت انسان، هرگونه خودانگیزختگی و امکان عمل و آغازی تازه را از انسان می‌گیرد. توتالیترانیسم با این اقدامات انسان را به نوعی حیوان مطیع و رام بدل می‌کند، چیزی مانند «عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی با صورت‌های انسانی... که همگی مانند سگ پاولوف رفتار می‌کنند؛ آنها حتی در راه کشتارگاه نیز... عمل فراتر از واکنش پیش‌بینی‌شده انجام نمی‌دهند. این همان پیروزی راستین نظام توتالیتر است» (آرنت، ۱۳۶۶، ص. ۲۹۹). تمامیت‌خواهی تکثر را ویران می‌سازد و سوژکتیویته‌ای تنها

و در انزوا را بر فرد تحمیل می‌کند که پیامد آن تنهایی انسان و محروم شدن از همراهی و هم‌فکری و بحث با دیگران است. آرنت تنهایی و سوژکتیویته افراطی را چه حاصل فلسفه‌بافی باشد و چه حاصل تمامیت‌خواهی، خطرناک و منحرف‌کننده توانایی‌های بشری می‌داند (بردشا، ۱۳۸۰، صص. ۷۹-۸۰).

۴-۴. انقلاب؛ «مسئله اجتماعی» در برابر امر سیاسی

آرنت در کتاب انقلاب هم گوشه‌هایی از دیدگاه خود در باب آنچه سیاسی هست - و آنچه نیست - را از خلال مقایسه انقلاب‌های فرانسه و آمریکا به نمایش می‌گذارد؛ انقلاب‌هایی که یکی در سودای رفع محرومیت و فقر رخ داد و از سیاست و امر سیاسی به دور افتاد و در مسئله اجتماعی غرق شد، و دیگری که در پی آزادی بود، و سیاست و عمل در عرصه عمومی را با باشکوه به تصویر کشید. انقلاب‌ها در اندیشه آرنت پیوند زیادی با توالد و تناسل و شروع‌های تازه و آزاد در اجتماعات انسانی دارند. اما انقلاب‌ها فقط جنگ علیه ظلم و رهایی از ستم و بیداد نیستند، بلکه آنگاه مشروع‌اند که در پی آرمان آزادی و استقرار هم‌ترازی و هم‌شأنی افراد برابر باشند ولو به شیوه خشونت‌بار. «انقلاب‌ها زمانی که غرق در اندیشه رهایی از شکلی از ظلم یا عامل ظلم می‌شوند، خود هدف خود را که آغازی تازه است زیرپا می‌گذارند، ...» (بردشا، ۱۳۸۰، ص. ۹۵). از نظر آرنت انقلاب تنها رویداد سیاسی است که به شکلی مستقیم و شاید به طور ضروری به مسئله آغاز و بدایت مربوط و مرتبط می‌شود. از نظر آرنت یکی از جنبه‌های مهم انقلاب‌ها در عصر جدید آن چیزی است که او مسئله اجتماعی می‌نامد و به واقع اشاره دارد به نقش و عامل انگیزه‌های مادی و اقتصادی به ویژه فقر و تنگدستی یا خواست‌های مادی کمتر مهم - از نظر آرنت - در انقلاب‌ها. به باور او این مسئله در دوران معاصر توسط کسانی چون مارکس، هرینگتون و دیگران بررسی و مورد تأکید قرار گرفته است، اما ریشه این پندار و دیدگاه‌های عمده در باب رابطه سیاست و انگیزه مادی و منافع اقتصادی ارسطو است. «او بود که نخست مدعی شد در امور سیاسی آنچه حاکم مطلق است، و باید هم باشد، منافع یا به قول وی Sympheron است، یعنی چیزی که برای یک شخص یا گروه یا قوم سودمند واقع می‌شود (آرنت، ۱۳۶۱، ص. ۲۵).

۵-۴. خشونت؛ پایان سیاست

با اینکه آرنت در کتاب خشونت، عامل و انگیزه مهم تأملاتش در باب موضوع خشونت را مجادلات، جنگ و کشتار و کشمکش در میان ملل در قرن بیستم و دستاوردهای تکنولوژیک و فنی بسیار پیشرفته در ادوات و تجهیزات خشونت معرفی می‌کند، در نهایت به اندیشه‌های بنیادینش در باب چیستی امر سیاسی و باورها و دیدگاه‌های جسورانه‌اش در این حوزه به ویژه عمل و کنشگری بشر وفادار می‌ماند. آرنت بر آن است که با وجود نقش مهمی که خشونت همواره در تاریخ بشر ایفا کرده است، به ندرت مرکز تأمل بوده است. به باور او «هر کس در مدارک گذشته معنایی جستجو می‌کرد تقریباً محال بود خشونت را پدیداری حاشیه‌ای نبیند. از کلاوزویتس الگه جنگ را ادامه سیاست منتها با وسایل دیگر می‌خواند تا انگلس که خشونت را به عنوان عامل تسریع پیشرفت اقتصادی تعریف می‌کرد» (آرنت، ۱۳۵۹، ص. ۲۱). آرنت معتقد است که در همه این رویکردها، خشونت اصل و مقدم بر هیچ چیز نیست، بلکه تکیه بر سیاست و تداوم فرایندهای سیاسی و اقتصادی است.

آرنت با رد خشونت به مثابه راهکاری سیاسی، زبان را «انسانی‌ترین شکل مراوده با دیگران» در درک و دریافت سنتی می‌داند و معتقد است تعریف ارسطو از انسان به مثابه موجود سیاسی و حیوان ناطق که بالاترین و برترین تمایز و توانش در سخن گفتن و زندگی با دیگران است، در واقع تأکید بر آن دارد که یونانی‌ها در دولت‌شهرها زندگی می‌کنند و با گفتگو و اقناع مسایل‌شان را حل می‌سازند و نه از راه خشونت «که اجبار محض است و زبان را به کار نمی‌گیرد» (آرنت، ۱۳۸۸، ص. ۳۶). خشونت به این ترتیب در مقابل گفتگو، مدنیت، اقناع و سیاست قرار می‌گیرد که در سنت یونانی بر غیر یونانی‌ها و بردگان اعمال می‌شود و از این حیث شبیه کار است، یعنی ویژه کسانی است که با عقل سازگار نیستند و «از طریق زبان با هم زندگی نمی‌کردند... کار برای یونانیان امری اساساً غیرسیاسی و خصوصی بود، اما خشونت برای ایجاد و تحکیم تماس، گرچه تماسی منفی با بیگانگان به کار برده می‌شد» (آرنت، ۱۳۸۸، صص. ۳۶-۳۷).

۶-۴. امر سیاسی در «نوید سیاست»

با اینکه هانا آرنت در بنیان امر فیلسوفی سیاسی است و سراسر آثار و افکار او دغدغه

روابط بشری، زندگی اجتماعی انسان‌ها، کثرت‌گرایی، آزادی، تاریخ، سنت، فرهنگ، عمل در عرصه عمومی و سخن و گفتگو را در کانون توجه دارد، هیچگاه به طور مستقیم به تعریف سیاست و چیستی آن پرداخته است تا اینکه در اثر پسامرگش، یعنی نوید سیاست‌مقالاتی که مستقیم به چیستی سیاست می‌پردازند، در دسترس قرار گرفت. آرنت در این اثر و در مقاله درآمدی بر سیاست، ابتدا با اشاره به واقعیت کثرت بشری و رد دریافت‌ها و پیش‌داوری‌های نادرستی که در باب سیاست وجود دارد، تعریفی ساده از سیاست ارائه می‌دهد. او در اینجا اذعان می‌کند که سیاست بر واقعیت کثرت بشری استوار است. «خداوند انسان را آفرید، اما انسان‌ها یک بشریت، بر ساخته‌ای زمینی، ساخته شده از ماهیتی انسانی هستند» (Arendt, 2005, p. 93). از دید او از آنجا که فلسفه و الهیات همواره دل‌مشغول انسان بوده‌اند، و چون همه تلاش‌ها و ادعاهایشان صرفاً در حالی درست می‌بود که فقط یک یا دو انسان و یا تنها انسان‌های همسان وجود می‌داشتند، پاسخ معتبری برای این پرسش که سیاست چیست نیافتند. برای همه تفکرات علمی هم همانند فلسفه و الهیات فقط یک انسان فیزیولوژیک یا بیولوژیک وجود دارد، همان‌طور که مثلاً در جانورشناسی فقط شیر هست (Arendt, 2004, p. 93).

به نظر آرنت، در ایده تاریخ جهان که اندیشه غربی آن را به جای سیاست نشانده است، کثرت انسان‌ها در فردیت واحد انسان ذوب شده و انسانیت نامیده شده است. سنت اندیشه سیاسی که با افلاطون آغاز و با مارکس پایان یافت، هرگز واقعیت این کثرت را نفهمید و به خطا بر آن کوشید که چیزی چون حیات نظرورزانه یا توان‌سازندگی را جایگزین عمل آزاد کند. بنابراین، این سنت هرگز اهمیت بنیادین تکثر بشری را به رسمیت نشناخت و به اشتباه معتقد بود که انسان‌ها به گونه‌ای جهان‌شمول شبیه هم هستند. بر این اساس نادیده گرفتن تکثر بشری یکی از خطاهای سنت اندیشه سیاسی است. آرنت معتقد است «اگر فیلسوفان ... بر آن باشند که به فلسفه سیاسی حقیقی‌ای برسند، باید کثرت بشری که قلمرو امور انسانی از دل آن بر می‌خیزد را ... موضوع حیرت خود سازند» (Arendt, 2005, p. 38). در حالی که آزادی تنها در کثرت و فضای بینابینی منحصر به فرد سیاست وجود دارد. در تاریخ فکر سیاسی، ما «از این آزادی به ضرورت تاریخ می‌گریزیم. پوچی‌ای پژمرده و رنگ و رو رفته» (Arendt, 2005, p. 95). او یکی از دلایل عمده اینکه چرا فلسفه هیچگاه به جایگاه و موقع سیاست پی‌نبرد را در آن می‌داند که اندیشه فلسفی بدان باور است که «چیزی سیاسی

درون انسان وجود دارد» در حالی که «سیاست در میان انسان‌ها رخ می‌دهد و از این روی کاملاً بیرون از انسان است». بنابراین هیچ جوهر سیاسی در واقعیت امر در کار نیست. سیاست از آنچه میان انسان‌ها روی می‌دهد برمی‌خیزد و به مثابه ارتباطات میان انسان‌ها، برپا و برقرار می‌گردد (Arendt, 2005, p. 95).

در اندیشه آرنست که ملهم از حیات سیاسی آتن باستان است، آزادی و زندگی در شهر یکی هستند؛ او شهر یا پولیس یونانی را محمل آزادی و سیاست می‌داند. در نظر آرنست فضای عمومی میان انسان‌ها در درون شهر که هم امنیت داشته باشد و هم به یک مکان عینی که کردارهای به‌یادماندنی و نام‌های انسان‌های به‌یادماندنی اجراکننده آنها را حفظ کند محقق می‌شود. شهر در نگاه آرنست فضایی سیاسی است و از این جهت با دیگر زیستگاه‌ها و مسکن‌های بشری تفاوت دارد. شهر «به شکلی هدفمند گرداگرد فضای عمومی آن، همان آگورا که انسان‌های آزاد در آن می‌توانند در هر موقعیتی همتایان خود را ملاقات کنند، بنیان نهاده شده است (Arendt, 2005, p. 95). در نهایت آرنست که سیاست را عمل آزاد انسان‌های آزاد و متکثر در گرداگرد میدان شهر می‌پندارد، لاجرم با تردید در معنای سیاست به سبب وقوع جنگ و خشونت‌هایی که در زمانه او هم شدتی خانمان‌سوز یافته بود مخالف است؛ چراکه در اندیشه او میان این‌ها هیچ رابطه‌ای برقرار نیست. او نه مانند کارل اشمیت^۳ جهان بدون جنگ و فرورفته در صلح را جهان‌عاری از سیاست می‌داند و نه مانند کلاوزویتس^۴ جنگ را ادامه سیاست می‌پنداشت. آرنست جنگ و خشونت را دقیقاً متضاد با سیاست می‌دانست (Arendt, 2005, pp. 160-166).

۵. نسبت سنجی فهم و امر سیاسی

رابطه این دو را در دو شکل نزدیک به هم می‌توان درک کرد. نخست، فهم و امر سیاسی در جهانی بودن، کثرت‌مندی، موقعیت‌مند بودن، زبانی و گفتگویی بودن، پدیداری بودن و غیره بر هم منطبق هستند و به واقع آرنست نگاه و رویکردی پدیدارشناسانه به هستی و سیاست دارد. در نگاه دوم با اتکا بر همین مشابهنه‌ها و پدیدارشناسانه بودن هر دو، می‌توانیم گامی پیشتر بگذاریم و بگوییم فهم و امر سیاسی در نگاه آرنست یکی هستند و بر واقعیت یگانه دلالت دارند. در زیر این دو تفسیر را بررسی می‌کنیم.

۱-۵. انطباق عمل و فهم

اگر فهم و عمل در اندیشه آرنست را منطبق بر هم بدانیم، «جهان» کانون مشترک و نقطه تلاقی نظریه سیاسی و پدیدارشناسی هرمنوتیک در آرای آرنست است و چنانچه به طور ثابت و استوار در قلب سنت هرمنوتیکی - پدیدارشناختی جای داشته، محمل و اشارت‌گر به مفاهیمی سیاسی چون فضای عمومی و جامعه سیاسی و کثرت است. هر خوانشی که کلیت کار آرنست و مفهوم محوری جهان را به انگاره‌ای پدیدارشناختی یا سیاسی صرف تقلیل دهد، غنا و اصالت اندیشه او را نادیده گرفته خواهد بود. جهان در اندیشه آرنست به جهان نوع بشر - در تمایز از مثلاً طبیعت و تمامیت چیزهای طبیعی - اشاره دارد:

«اگر از منظر جهان بنگریم، همه موجوداتی که در آن زاده می‌شوند، برای پرداختن به جهانی که در آن بود و نمود بر هم منطبقند مهیا و مجهز سر می‌رسند؛ آنها مناسب وجود جهانی‌اند. موجودات زنده، آدمیان و جانوران صرفاً در جهان نیستند؛ از جهان‌اند و این امر دقیقاً از آن روست که در آن واحد سوژه و ابژه - مدرک و مدرک - اند» (آرنست، ۱۳۹۱، صص. ۳۸-۳۹).

آرنست انسان و موجودات را جهانی می‌پندارد از آن روی که هیچ‌یک سوژه‌های صرف نیستند، بلکه در عین حال خود ابژه‌های شناسانده و درک و تصدیق دیگران به شمار می‌روند. سوژه و ابژه بودن هم‌زمان موجودات و انطباق بود و نمود در اندیشه آرنست همان جهانی بودن است. آرنست عقل آدمی را نه برانگیخته رسیدن به جنبه قطعی و داده‌شده‌ای چون حقیقت بلکه برانگیخته تفکر و معناجویی می‌داند و یکی گرفتن حقیقت و معنا را یکی از مغالطه‌های متافیزیکی اندیشه غرب محسوب می‌کند.

آرنست جهان را به عنوان فضای نمود یا فضای ظهور توصیف می‌کند، این احتمالاً محاط و جامع‌ترین توصیف جهان است. او اظهار می‌دارد که جهان وسیع‌تر از فضای سیاسی است. این مفهوم از رویکرد پدیدارشناختی او به سیاست که پیش‌زمینه و مقدمه نمود است پیروی می‌کند. جهان به شدت پدیداری و بر همه آشکار است و از این روی عمومی و مشترک است (آرنست، ۱۳۹۱، ص. ۳۷). فضای عمومی یک جهان مشترک است چنانچه ماده یک واقعیت است؛ جهان عمومی است، زیرا در بردارنده «هر آنچه در انظار عموم روی می‌نماید» (آرنست، ۱۳۸۹، ص. ۹۳)، و میان همه ساکنانش

مشترک است. از آنجا که جهان بر همگان عیان و آشکار است، جهانی مشترک است. «جهان مشترک آن چیزی است که با تولد وارد آن می‌شویم و با مرگ از آن درمی‌گذریم. این جهان فراتر از عمر ما به یکسان در جهان گذشته و آینده امتداد می‌یابد... اما چنین جهان مشترکی تنها به درجه‌ای می‌تواند در آمد و رفت نسل‌ها باقی بماند که در انظار عموم نمود پیدا کند» (آرننت، ۱۳۸۹، صص. ۹۹-۱۰۰).

جهان متشکل است از اشیایی که خود ما طی نسل‌های بی‌شمار ساخته‌ایم و نیز معانی و داستان‌هایی که در میان مردمان گردش دارند و با هم وجود معنادار و شایسته بشری را می‌سازند. به عبارت دیگر، جهان خانه نوع بشر بر روی زمین است که توجه مداوم ما به منظور جایی مناسب برای وجود بشری داشتن آن را می‌طلبد (Borren, 2010, p. 33). به عبارت دیگر، جهان آن چیزی است که در میان انسان‌ها جریان دارد. فرد می‌بایست به طور فعالی حضور داشته باشد تا بتواند جهان را به مثابه متنی معنادار بفهمد.

فهم از این جهت نقش مهمی در جهان ایفا می‌کند. فهم می‌تواند روندهای آشتی با رویدادهای گذشته و جهت‌گیری دوباره را آغاز کند که همان احساس راحتی در جهان است. فهم متضمن دادن معنای احتمالی رویدادها «بدون ارتکاب خطای تعریف آن» است (Arendt, 2068, p. 105). در نهایت، فهم همزیستی انسان‌ها یا همان اشتراک داشتن جهان واحد و یکسان را ممکن می‌سازد. «تنها یک فهم قلبی و نه تأمل محض یا احساس صرف، زندگی با دیگر مردمان - همواره غریبه، در جهانی واحد - را برای ما قابل تحمل می‌سازد و تحمل ما را برای آنها ممکن می‌گرداند» (Arendt, 1994, p. 322). جهان به عنوان فضای نمود محلی است که افراد رو در روی یکدیگر ظهور می‌یابند، یعنی جایی که آنها عمل می‌کنند و دیده می‌شوند، جایی که دیدگاه‌ها، داورها و داستان‌ها را مفصل‌بندی می‌کنند و شنیده می‌شوند. این «فضایی که در آن من بر دیگران نمایان می‌شوم همچنان که دیگران بر من نمایان می‌شوند» است (آرننت، ۱۳۸۹، صص. ۳۰۳).

بی‌شک آرننت مسئله ظهور یا افشا^{۱۵} را به طور گسترده به ویژه در ارتباط با مسائل سیاسی مورد بررسی قرار داده است. کنش یا عمل سیاسی نزد او بدان معناست که فرد در میان دیگران هویت خویش را افشا سازد و نشان دهد که «کیست» (آرننت، ۱۳۸۹، صص. ۲۷۶-۲۹۰). این افشاسازی به عنوان اولین نقطه‌ای که آرننت در آن به مفهوم

هایدگری پدیده بسیار نزدیک می‌شود؛ چیزی که تا به حال پنهان بوده است را آشکار نمی‌سازد (عمل اساساً ماهیت کسی که مقدم بر رویداد افشاسازی وجود داشته را افشا نمی‌سازد) بلکه آشکار ساختن «کیستی» فرد و برآیند عمل او به شکلی که دیگران فهم می‌کنند است. کنش بشری و به ویژه کنش سیاسی برای آرنت عرصه‌ای است که خود - آشکارگی هایدگر می‌تواند در آن جای گیرد.

از نظر آرنت، کیفیت عیان‌کننده عمل و سخن در «همبودی بشری محض» محقق می‌شود؛ در جایی که انسان‌ها با دیگران اند و نه له و علیه آنها. آرنت روشنایی پرفروغ عرصه عمومی را برای عمل و آشکارسازی کنشگر ضروری می‌داند و برآن است که آنان که نه با دیگران، بلکه له یا علیه انسان‌های دیگر هستند، از عرصه عمومی و حیات سیاسی بیرون مانده و «معمولاً به هنگام فساد، تجزیه و ورشکستگی سیاسی وارد صحنه تاریخ می‌شوند» (آرنت، ۱۳۸۹، ص. ۲۸۱). عمل در جایی که به کار انکشاف و آشکارسازی و به ظهور رساندن کنشگر یا عمل‌ورز نیاید، بی‌شک خاصیت و ویژگی عمل بودنش را از دست داده است و به شکل انجام دادن صرف و نه عمل درآمده است؛ شبیه ساختن که وسیله‌ای است برای تولید شیء دیگر و نه آشکارسازی کیستی و هویت بی‌تا و متمایز و یگانه خود کنشگر و عمل‌ورز. سخن‌ها و اعمال مقدم بر این فضا نیستند، بلکه به محض اینکه انجام می‌شوند و گفته می‌شوند همان‌طور که توسط دیگران دریافت می‌شوند، این فضا را شکل می‌دهند و می‌سازند: «فضای نمود در هر جا که انسان‌ها از راه سخن و عمل با هم به سر می‌برند به وجود می‌آید» (آرنت، ۱۳۸۹، ص. ۳۰۴). هر جایی می‌تواند یک فضای عمومی باشد به شرط آنکه مردم عمل کنند و با هم سخن بگویند.

موقعیت‌مندی فهم در رویکرد پدیدارشناسانه آرنت را بیش از همه در این وجه هرمنوتیک او - که البته با هایدگر و گادامر هم به اشتراک دارد - باید دید که در دور هرمنوتیکی بی‌پایان فهم، پیش‌فرض‌ها و پیش‌پندهای غیرانتقادی و پیش‌تأملی، نقطه شروع دور رسیدن به فهم صریح‌تر هستند. فهم در اندیشه آرنت متضمن فرض پیش‌ساختاری برای آن است که بر این اندیشه استوار است که هر فهم صریح شفافی با پیش‌پندها یا فهم مقدماتی آغاز می‌شود. زمان‌مندی فهم و نیز جایگاه مشاهده‌گر وابسته و درگیر در فرایند فهم نزد آرنت هم مؤید همین موقعیت‌مندی فهم است. همین

نگاه و رویکرد پدیدارشناسانه در خصوص موقعیت‌مندی در فهم آرنت از سیاست نیز بارز است. آرنت سیاست را حضور در عرصه عمومی، گفتگو و کنش با دیگران می‌داند. او با هر قانون فراگیر ازلی - ابدی، طبیعی و متافیزیکی در باب سیاست و تعریف آن مخالف است و آزادی و جریان داشتن در میان انسان‌های متکثر را گوهر سیاست می‌داند. شاید موقعیت‌مند بودن انسان در اندیشه آرنت را بهتر از هر جا، در نگاه او به انسان به مثابه کسی که ایستاده در موقعیتی میان گذشته و آینده است بتوان ملاحظه کرد و این وصف از انسان که در بسیاری از آثار آرنت آمده است را شاید بهتر از همه در مقدمه کتاب میان گذشته و آینده بشود دید.

در مجموع، با نظر به این خصایص مشترک فهم و امر سیاسی نزد آرنت می‌توان آنها را منطبق با هم دانست، به این معنی که در نظام فکری هانا آرنت، به فهم چنان نظر می‌شود که به امر سیاسی؛ فهم و امر سیاسی پدیدارشناسانه هستند. چنانچه فهم در اندیشه آرنت جهانی است و همچون رویکرد پدیدارشناسانه هایدگر همبسته در - جهان - بودن است، سیاست نیز عمل آزاد در میان انسان‌های دیگر، در عرصه عمومی، در جهان است. جهان‌مندی وجه مشترک فهم و امر سیاسی در اندیشه آرنت است که کثرت، موقعیت‌مندی و زمانی بودن را هم دربر می‌گیرد و به عبارتی از هر یک از این ابعاد هم می‌توان به اشتراکات فهم و سیاست نزد او رسید. فهم زبانی و گفتگویی است و جهان به عنوان تجربه‌های زیسته از راه زبان وجود دارد و با زبان آن را می‌فهمیم، چنانچه سیاست گفتگو در عرصه عمومی است و انسان‌ها با سخن و عمل باهم‌بودی خود را به ظهور و نمود می‌رسانند، مبدأ آغازهای نو می‌شوند و فضای بین‌الذہانی و شبکه روابط انسانی در حیطه متکثر عمومی میان انسان‌ها را می‌سازند.

۲-۵. فهم، روی دیگر عمل

بررسی آنچه آرنت به طور مستقیم در باب فهم گفته و نوشته - هر چند در آثاری محدود - و ملاحظه برخی اشارات او در باب نسبت فهم و پاره‌ای رویدادهای سیاسی به ویژه توتالیتاریسم و توجه به این نکته که فهم تاریخی اصولاً با تاریخ به عنوان نتیجه کنش‌های بشری سروکار دارد، چنین به ذهن می‌آورد که رابطه فهم و امر سیاسی در اندیشه آرنت چیزی بیش از همسانی و انطباق صرف دو مقوله مجزا در دل رویکرد

هرمنوتیکی پدیدارشناسانه او باشد؛ احتمالاً ارتباط قوی‌تری میان فهم و کنش وجود دارد. این امر این سؤال را پیش می‌کشد که آیا فهم اقدامی صرفاً نظری است یا خود آن عین کنشگری و عمل است؟

«اگر ذات و گوهر هر عملی و به ویژه عمل سیاسی، ایجاد آغازی تازه است، آنگاه فهم روی دیگر عمل خواهد بود؛ یعنی شکلی از شناخت در تمایز از بسیاری از اشکال دیگر که در آن انسان‌های عملگر (و نه آدم‌هایی که درگیر تفکر درباره پاره‌های دوره‌های مترقی یا محکوم به فنا تاریخی هستند) سرانجام می‌توانند با آنچه به طور برگشت‌ناپذیری روی داده است کنار بیایند و با آنچه به طور اجتناب‌ناپذیری وجود دارد آشتی کنند» (Arendt, 1994, p. 322).

به نظر می‌رسد در اندیشه آرنست فهم به نوعی همان کنشگری و عمل است و بنیان فکری پدیدارشناسانه و اگزیستانسیالیستی آرنست به انسان و جهان او را بدانجا راه می‌برد که فهم هستی و امر سیاسی معنا و مفهومی واحد می‌گیرند و یکی می‌شوند؛ یعنی فهم، سیاست است. به عبارت دیگر، گویا فهم امری سیاسی است و امر سیاسی از لحظه یا آن فهم جهان آغاز می‌شود. از دید آرنست این فهم برای بودن و امکان حیات ما ضروری و اجتناب‌ناپذیر است:

«بدون این قسم تخیل که در واقع همان فهم است، هیچگاه نخواهیم توانست در جهان دوام بیاوریم. این تنها راهکار و تدبیر درونی‌ای است که ما داریم. ما فقط تا جایی هم‌عصر هم هستیم که فهم‌هایمان به هم می‌رسد. اگر می‌خواهیم بر روی این کره خاکی همچون خانه خودمان راحت باشیم، به ویژه برای احساس راحتی کردن در این قرن، می‌بایست بکوشیم با ذات و گوهر توتالیتاریانیسم وارد گفتگویی بی‌پایان شویم» (Arendt, 1994, pp. 322-323).

نتیجه‌گیری

در نسبت فهم و امر سیاسی در اندیشه هانا آرنست از سویی می‌توان گفت این دو مفهوم در جهانی بودن، کثرت‌مندی، موقعیت‌مند بودن، زبانی و گفتگویی بودن، بین‌الذهانی و متکثر بودن، پدیداری بودن و دیگر توصیفات بر هم منطبق هستند و به واقع آرنست نگاه و رویکردی پدیدارشناسانه به هر دو موضوع فهم و سیاست دارد. اما ورای این خوانش

از رابطه فهم و امر سیاسی که آنها را به مثابه دو مقوله در متن و بطن رویکرد پدیدارشناسانه هانا آرنت می‌بیند، می‌توانیم گامی پیشتر گذاشته، از این دوگانه‌انگاری فهم و امر سیاسی نزد آرنت درگذریم و فهم به مثابه به ظهور رسیدن و نمود یافتن در جهان از یکسو و سیاست به مثابه نمود و پدیداری و ظهور انسان در جهان از طرف دیگر را در فهم رویکرد آرنت به فهم و امر سیاسی به مثابه پدیدارشناسی سیاسی جهان جمع کنیم. در این حالت، اگر فهم در اندیشه آرنت را در جهان بودن انسان بپنداریم، و سیاست را هم به معنای کنش در عرصه عمومی و حضور در جهان بدانیم، آنگاه سیاست و فهم به یک معنا و همان درجهان‌بودن خواهند بود؛ سیاست، روی دیگر فهم است. بر این اساس، منظومه فکری هانا آرنت پیوندی است میان پدیدارشناسی و نظریه سیاسی و به عبارتی گونه‌ای سیاسی کردن پدیدارشناسی هرمنوتیک و بسط رویکردی پدیدارشناسانه - هرمنوتیک در حوزه نظریه و فکر سیاسی. از آنجا که رویکرد پدیدارشناسانه هرمنوتیک آرنت به امر سیاسی در درجه اول و بیش از هر چیز در فهم جهانیت وجود بشری به کار گرفته شده است، می‌توان آن را نوعی پدیدارشناسی وجودگرا یا انسان‌شناسی پدیدارشناسانه امر سیاسی عنوان نمود. آرنت در رویکرد پدیدارشناسانه خود به فهم و امر سیاسی، فهم هایدگری «در - جهان - بودن» را به اشتراک می‌گذارد، اگرچه با تأکیدی بیشتر بر بودن - در جهان - با - دیگران متفاوت، که همان کثرت‌گرایی انسانی است.

- ۱ Appearances
- ۲ Ich will verstehen
- ۳ Sameness
- ۴ Similarity
- ۵ In-between
- ۶ Inter-esse
- ۷ Point of refrence
- ۸ Inter-est
- ۹ Articnlate way
- ۱ James Harrington
- ۱ Karl von Clausewitz
- ۱ The Promise of Politics
- ۱ Carl Schmitt
- ۱ Clausewitz
- ۱ Disclosure
- ۱ Existent



کتابنامه

- آرنت، هانا (۱۳۵۹). *خشونت* (عزت‌الله فولادوند، مترجم). تهران: انتشارات خوارزمی.
- آرنت، هانا (۱۳۶۱). *انقلاب* (عزت‌الله فولادوند، مترجم). تهران: انتشارات خوارزمی.
- آرنت، هانا (۱۳۶۶). *توتالیتاریانیسم* (محسن ثلاثی، مترجم). تهران: انتشارات جاویدان.
- آرنت، هانا (۱۳۸۸). *میان گذشته و آینده* (سعید مقدم، مترجم). تهران: اختران.
- آرنت، هانا (۱۳۸۹). *وضع بشر* (مسعود علیا، مترجم). تهران: ققنوس.
- آرنت، هانا (۱۳۹۱). *حیات ذهن: تفکر* (مسعود علیا، مترجم). تهران: ققنوس.
- انصاری، منصور (۱۳۷۶). «حوزه عمومی در اندیشه سیاسی هانا آرنت»، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، ۱۲ (۱۱۷-۱۱۸)، ۱۲۴-۱۲۷.

- انصاری، منصور (۱۳۷۹). *هانا آرنت و نقد فلسفه سیاسی*. تهران: نشر مرکز.
- بردشا، لی (۱۳۸۰). *فلسفه سیاسی هانا آرنت* (خشایار دیهیمی، مترجم). تهران: طرح نو.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲). *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم: جلد دوم لیبرالیسم و محافظه کاری*. تهران: نشر نی.
- پارخ، ب. (۱۳۸۵). «هانا آرنت» (عزت‌الله فولادوند، مترجم)، *مجله بخارا*، ۹(۵۸)، ۱۳-۱۸.
- پاسرین دنتروس، موریتسیو (۱۳۹۳). *هانا آرنت* (مریم خدادادی، مترجم). تهران: ققنوس.
- جانسون، پاتریشیا آلتنبرند (۱۳۸۵). *فلسفه هانا آرنت* (خشایار دیهیمی، مترجم). تهران: طرح نو.
- جهانبگلو، رامین (۱۳۸۵). «هانا آرنت و سیاست مدرن»، *مجله بخارا*، ۹(۵۸)، ۱۵۵-۱۶۶.
- خاتمی، محمود (۱۳۸۴). *جهان در اندیشه هایدگر*. تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- طاهرخانی، محرم (۱۳۸۰). *آزادی مثبت از دیدگاه هانا آرنت*. (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، تهران، ایران.
- فولادوند، عزت‌الله (۱۳۸۵). «مفهوم شهر در فلسفه هانا آرنت: متن کامل سخنرانی در شب هانا آرنت»، *مجله بخارا*، ۹(۵۸)، ۲۷-۴۳.
- کنون، مارگارت (۱۳۸۹). «مقدمه»، در *هانا آرنت، وضع بشر* (مسعود علیا، مترجم). تهران: ققنوس.
- لسناف، مایکل ایچ (۱۳۸۵). *فلسوفان سیاسی قرن بیستم* (خشایار دیهیمی، مترجم). تهران: نشر ماهی
- مذهبی، سارویه (۱۳۸۵). *سازش بین آزادی فردی و مشارکت سیاسی (رابطه با دیگری) در اندیشه هانا آرنت*. (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، تهران، ایران.
- واتسون، دیوید (۱۳۸۵). *هانا آرنت* (فاطمه ولیانی، مترجم). تهران: هرمس.
- هایدگر، مارتین (۱۳۹۴). *همستی و زمان، ویراست دوم* (سیاوش جمادی، مترجم). تهران: ققنوس.
- Arendt, Hannah (1962). "Att inn ddd tee 'rrr iii t ff iiiii iii s", in A. Dmfff (ed.), *Politische Ordnung und menschliche Existenz. Festgabe für Eric Voegelin zum 60. Geburtstag* (München:Beck), 1-16.
- Arendt, Hannah (1968). *Men in dark times*. New York: Harcourt.
- Arendt, Hannah (1977). "Public rights and private interests", in F. Stuber (ed.), *Small comforts for hard times, Humanists on public policy*, New York: Columbia University Press, 103-08.
- Arendt, Hannah (1994.a). *Understanding and Politics*, in: *Essays in Understanding*, New York: Schocken Books.
- Arendt, Hannah (1994.b). "A Reply to Eric Voegelin", *In Essays in Understanding*. New York: Schocken Books.
- Arendt, Hannah (2005). *The Promise of Politics*. Edited by Jerome Kohn. New York: Schocken Books.
- Bernstein, Richard (1983). *Beyond Objectivism and Relativism*. Philadelphia:

- University of Pennsylvania Press.
- Borren, Marieke (2010). *Amor mundi: Hannah Arendt's political phenomenology of world*. Faculty of Humanities: University of Amsterdam.
- Canovan, Margaret (1985). "Politics as culture: Hannah Arendt and the public realm", *History of Political Thought*: 6 (3), 617-42.
- Disch, Lisa (1994). *Hannah Arendt and the Limits of Philosophy*. Ithaca, Cornell University Press.
- Gadamer, H. G. (2004). *Truth And Method*. Continuum New York.
- Novak, Jakub (2010). "Understanding and Judging History: Hannah Arendt and Philosophical Hermeneutics", *Meta: Research in Hermeneutics, Phenomenology, and Practical Philosophy*, No2.



پژوهشنامه حقوق اسلامی، سال بیستم، شماره سوم (پیاپی ۴۹)، بهار و تابستان ۱۳۹۸، صص. ۹۹-۹۴



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی